

بیست و سوم اسفند ماه امسال مصادف است با سوم رجب، سالروز شهادت دهمین اختر فروزان ولایت و امامت، حضرت امام علی النقی الهادی، ابوالحسن، صلوات الله علیه.

امام هادی «ع» در ۱۵ ذی حجه و بقولسی پنجم رجب سال ۲۱۲ هجری قمری در نقطه ای به نام «صربا» نزدیکی مدینه منوره دیده به جهان گشود و در سوم ماه رجب از سال ۲۵۴ در «سامرا» به شهادت رسید. عمر حضرت بنا بقولسی ۴۰ سال و بقولسی دیگر چهل و یک سال و ۶ ماه بوده است.

امام دهم در سن ۶ سالگی و یا ۸ سالگی پدر بزرگوارش حضرت امام جواد «ع» را از دست داده و از آن پس مسئولیت سنگین رهبری و امامت را بعهده گرفت.

آن حضرت درسی و چندسال امامتش با ۶ نفر از خلفای غاصب عباسی مواجه بود و جنایتهای بی شمار آن ستمگران را با چشم خود می دید و چون یاران بسیار اندکی داشت و نمی

توانست علناً قیام کند، بناچار با صبر و بردباری، سالهای سخت زندگی را سپری کرد و در مواقع لازم، شیعیان را راهنمایی و ارشاد می نمود و آنان را به وظائف خویش آشنا می ساخت تا آنگاه که توسط معتز عباسی پلید، مسموم شد و بیدار جذاطهرش پیامبر اکرم «ص» شتافت.

امام دهم یکسال و چند ماه خلافت جائزانه معتصم را گذراند که پس از مرگش، واثق منصوب حکومت را اشغال کرد و واثق ۵ سال و نه ماه حکومت کرد و پس از او متوکل عباسی یکی از سرکشان جنایتکار تاریخ به حکومت دست یافت و ۱۴ سال خلافت غاصبانه اش را دنبال کرد. پس از درگذشت متوکل، منتصر آمد و ۶ ماه حکومت کرد. پس از وی معتصم سه سال و ۸ ماه بر سرکار بود که دست از خلافت کشید و آن را به معتز واگذار کرد و امام هادی «ع» در زمان حکومت معتز به شهادت رسید.

امام در مدینه:

امام هادی «ع» در مدینه منوره، دور از سلطه حاکمان عباسی ولی تحت نظر، وظیفه بزرگ امامت و رسیدگی به مشکلات مردم و نشر احکام اسلام و علوم آل محمد را ادامه داد تا اینکه عمر مبارکش از ۲۰ سال گذشت. در آن زمان، شهرت امام، آفاق را پر کرده بود و از گوشه و کنار کشور پهناور اسلامی علاقمندان و دانش پژوهان برای استفاده و بهره بری از خاندان عصمت و طهارت، به مدینه می شتافتند و از محضر پربرکت امام فیض می بردند، و گرچه بیشتر این مجالس، مخفیانه و بدور از چشم چاشوسهای حاکمان ستمگر عباسی برقرار می شد ولی با این حال، خیر شرفیابی آنان به خدمت امام و استفاده از این دریای بیکران علم و فضیلت، خواب غاصبان ستم پیشه را بر آشفت و آنان را به انتقام واداشت.

کوتاه بودن مدت حکمرانی حاکمان عباسی (قبل از متوکل) مجال دست یابی به امام را به آنها نمی داد ولی هنگامی که متوکل به قدرت رسید، نتوانست این وضع را تحمل کند.

متوکل، دشمن اهل بیت:

متوکل عداوت دیرینه ای با آل علی داشت و آنچه حسد و

گوشه ای از زندگانی

امام هادی

علیه السلام

دشمنی او با اهل بیت زیاد بود که هر چه نیاکانش نتوانستند انجام دهند، او در حق فرزندان علی «ع» و شیعیانش انجام داد. یکی از فجع ترین جنایتهایش این بود که در سال ۲۳۶ - به نقل از ابن اثیر در تاریخ خود - قبر سیدالشهدا صلوات الله علیه را ویران و آن را با خاک یکسان نمود و برای اینکه تمام آثار قبر را از بین ببرد، دستور داد، آن خاک مقدس را شخم کنند و بکارند. و در همان سال بسیاری از زائرین ابا عبدالله «ع» را به شهادت رسانیده و پس از آن، چون می دید محبان اهل بیت دست از زیارت بر نمی دارند با گرفتن مالیاتهای سهمگین و اذیت و آزار و شکنجه، شیعیان را در تنگنا قرارداد تا آنها را از زیارت باز دارد. و می خواست با این کار سهمی در کشتن امام حسین «ع» داشته باشد تا بابنی امیه محشور گردد.

در هر صورت، متوکل عباسی نتوانست مقام ولای امام و محبت و علاقه بی شائبه و بی پایان مردم را به او ببیند و از طرفی بدون تردید می دانست که اگر امام فرصتی بیابد، او را از مقامش خلع کرده و حکومت حق اسلامی را تشکیل می دهد و هم اکنون امام در پی گردآوری افراد مخلص و دلیر است که در زمان معین و فرصت مناسب، ریشه عباسیان را بخشکاند و خلافت ظاهری امت اسلامی را به عهده گیرد. و از این روی، برای پیشگیری بروز هر حادثه ای به ضرر خویش، یحیی بن هرثمه را طلبید و از او خواست که به مدینه برود و با امام ملاقات کند و با خوشروئی و ملامطت امام را وادار به هجرت به سامرا نماید. و خود او نیز با نیرنگ و فریب نامه ای به امام می نویسد و درخواست عاجزانه می کند که حضرت برای چند روزی هم که بده است به سامرا بیاید زیرا خیلی مایل است از سخنان امام بهره ببرد!! و به امام اطمینان می دهد که او نسبت به امام از تمام خانواده و فرزندان و دوستان و اهل بیتش محبوبتر است و تنها چیزی که در جهان می خواهد، خیر خواهی نسبت به امام است!!

با چنین نامه فریبکارانه ای خواست امام را فریب دهد ولی امام می دانست که او چه مقصد پلیدی دارد و از سونوی دیگر مطمئن بود که اگر نپذیرد با زور او را می برند لذا ناچار به پذیرش شد.

متوکل، یحیی بن هرثمه را به سوی امام فرستاد و از او خواست که محترمانه! سراسر منزل امام را جستجو و تفتیش کند

زیرا شنیده بود، منزل امام انبار مهمات طرفداران انقلابی وی شده و شاید خود انقلابیون نیز در منزل سنگر گرفته باشند.

ورود امام به سامرا:

یحیی می گوید: هنگامی که وارد مدینه شدم، و مردم متوجه شدند، من برای دستگیری و بردن امام به سامرا آمده ام، اهل مدینه ناله و فریاد برآوردند و دنیا را بر سر گذاشتند، زیرا ابا الحسن (امام هادی) به آنها احسان و نیکی کرده بود و همواره ملازم مسجد و خانه خدا بود و هیچ تمایل و علاقه ای به دنیا نداشت. من که دیدم خیلی وضع دگرگون است، شروع کردم به سوگند یاد کردن که هیچ قصد سونوی ندارم و هیچ آسیبی به امامشان نخواهد رسید. آنگاه طبق دستور متوکل، وارد منزل امام شدم و در آنجا بجز قرآن و کتاب های دعا و کتاب های علمی چیزی نیافتم و این در دیده ام خیلی بزرگ آمد. و از این روی، از همان هنگام که آماده مسافرت شدیم و از مدینه خارج گشتیم، خود را آماده خدمت و پذیرائی از او کردم تا آنگاه که وارد بغداد شدیم.

هنگامی که امام وارد سامرا شد، متوکل خواست در اولین روز ورود امام، اهانتی به او روا دارد تا اینکه به خیال خودش، مقداری از شخصیت امام را بکاهد. راستی شاهان و فرمانروایان ستمگر چقدر اندیشه های نا بخردانه و خیالهای خام دارند! در هر صورت، امام را در لحظه ورود به منطقه ای که «خان الصعالمیک» یعنی جایگاه گدایان نام داشت، وارد کردند و در آنجا ایشان را اسکان دادند.

صالح بن سعید گوید: در همان روز بر امام وارد شدم و عرض کردم: قربانت گردم! اینان در هر مناسبتی خواستند نور تو را خاموش کنند و از شخصیت و مقامت بکاهند، تا اینکه امروز ترا در این جای نامناسب آوردند.

حضرت با دست خود اشاره ای کرد و به من گفت: ای فرزند سعید! نگاه کن. من نگاه کردم دیدم درختهای سرسبز و خرم، رودهای جاری، بوستانهای پر از گل و ریحان و غلامانی همچون دژ گرانها در خدمت امام آماده و مهیا است. حیرت و شگفتی مرا فرا گرفت، آنگاه حضرت فرمود: «ما هرجا باشیم چنین است، خاطر جمع باش ما در منطقه گدایان نیستیم.»

شاید مقصود حضرت این باشد که به ابن سعید بفهماند، در هر حال راضی به قضای الهی هستند و چون در راه خدا و برای خدا قدم بر می دارند از هیچ پشامد و رویداد ناگواری، ناراضی نیستند زیرا در راه خدا هر چه پیش آید خوش آید.

اقامت اجباری امام:

بهر حال در دومین روز ورود امام به سامرا، منزلی برای آن حضرت تهیه کردند که در آنجا سکونت گزینند. ولی همواره تحت نظر بودند. و اما آن منطقه ای که متوکل برای سکونت امام انتخاب کرده بود، نیز حساب شده و با دقت پیش بینی شده بود. حضرت را در مرکز گرد آمدن ارتشیان و مزدوران خود که بی شباهت به پادگان های امروزی نیست، جا داده بودند و لذا آنجا را «عسکر» می نامند که در عربی به معنای ارتش است، و بدینصورت امام از نظر ظاهر آزاد بودند ولی در حقیقت مانند یک زندانی بود که پیوسته ارتشیان و پاسبانان حکومت، تمام رفت و آمدها و نشست و برخاست های او را زیر نظر داشتند، و تمام ارتباط های آن حضرت را با پیروانشان کنترل می نمودند.

با این حال، متوکل باز هم وحشت داشت که نکند مخفیانه امام با پیروانشان، نقشه انقلاب را در سر می پرورانند و در حال جمع آوری سلاح و افراد آزموده برای تهیه یک کودتا یا یک انقلاب بزرگ می باشند. و از طرفی دیگر، دشمنان پلید تر از متوکل هم که در دستگاه وی قریبی داشتند، چون نمی توانستند آن همه عظمت و ابهت و جلالت را ببینند، همواره شایعه پراکنی می کردند تا به آرزوی خود دست یابند. و لذا متوکل چندین بار در دل شب افرادی را به خانه امام می فرستاد تا خانه را بگردند و از حقیقت قضیه مطلع گردد و باینکه در تمام موارد، مزدورانش نا کام باز می گشتند، دلش آرام نمی گرفت تا اینکه روزی قصد کرد، به هر نحو شده امام را به قتل برسانند.

ابوسعید سهل بن زیاد گوید: روزی در منزل فضل بن احمد کاتب در سامرا بودیم، نام امام هادی «ع» برده شد، به من گفت، بگذار داستانی را که پدرم برایم تعریف کرد، برای شما تعریف کنم. پدرم گفت: روزی با معتز عباسی (که هر دو کاتبان متوکل بودند) به دیدار متوکل رفتیم متوکل برنخست نشسته بود و قیافه

امام هادی

علیه السلام

غضبناک و خشمگینی داشت و با اینکه هر وقت با معتز ملاقات می کرد، خیلی گرم می گرفت، آن روز به خلاف عادتش عصبانی و حتی اجازه نشستن هم به مانداد.

به صورتش نگاه کردم، دیدم هر ساعت به رنگی در می آید! تا اینکه ناگهان سخن به برخاش و اهانت به امام هادی گشود، و به فتح بن خاقان گفت: او می خواهد بر علیه من توطئه کند. بخدا قسم هم اکنون او را به قتل می رسانم. فوراً چهار نفر از جلا دان را بیاورید. آنها را حاضر کردند، به هر یک شمشیری بزرگ سپرد و دستور داد تا ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) وارد شود از چهار سوی به او حمله ور شوند و آن حضرت را به قتل برسانند. و آنگاه با همان عصبانیت و قیافه وحشتناک گفت: پس از قتل او را خواهم سوزاند!! دیگر تاب تحمل او را ندارم.

چندی گذشت که دیدم حضرت را آوردند. امام با کمال شهامت و شجاعت و بی آنکه ذره ای ترس و وحشت داشته باشد، آرام آرام وارد مجلس شد. متوکل همینکه چشمش به امام افتاد، از جا برخاست و خود را بر پاهای حضرت افکند و با اینکه شمشیر در دستش بود، شروع کرد پیشانی و دست حضرت را بوسه زدن! و گفت: ای سرور من، فرزند رسول خدا، ای بهترین بندگان حق تعالی، ای پسر عموم! ای مولای من! ای ابوالحسن! چه کسی تورا در این وقت به اینجا آورده است؟ حضرت فرمود: بپیک تو مرا آورد. او گفت که تو بامن کار داری. متوکل برآشفت و گفت: این حرامزاده دروغ می گوید. ای سرور من! از همان جایی که تشریف آورده اید، برگردید! آنگاه روبه حاضرین کرد و گفت: ای فتح و ای عبیدالله و ای معتز! سرور من و سرور مرا تا منزل بدرقه کنید.

و اما آن چهار مرد مسلح تا حضرت را دیدند، به سجده افتادند و دم برنیاوردند. وقتی که حضرت از در خارج شد، روبه آنها کرد و گفت: چرا به آنچه امرتان کردم، عمل نکردید؟ گفتند: هبیت او بقدری زیاد بود که نتوانستیم کوچکترین عکس العملی نشان دهیم و تمام دلهای ما پر از رعب و وحشت شده بود. آنگاه متوکل با شرمساری به روی فضل خندید. او هم بر روی متوکل خنده کرد.

امام در مجلس متوکل:

مسعودی در مروج الذهب گوید: سعایت کنندگان نزد متوکل از امام هادی سعایت کرده بودند و به او خبر داده بودند که در خانه حضرت نامه‌ها و سلاحهای پیروانشان از قم یافت می‌شود و او قصد دارد به زودی حکومت را سرنگون سازد. متوکل گروهی از افراد خشن و تندخوی را وادار کرد به منزل امام یورش برند و او را در هر حالی که هست به حضورش بیاورند. مهاجمان وارد منزل شدند و چیزی از سلاح و نامه شیعیان را نیافتند، ولی دیدند حضرت در اطاقی در بسته است، ردائی از پشم بر خود افکنده و بجای فرش بر روی شن و سنگریزه نشسته به سوی معبود روی آورده و مشغول تلاوت قرآن است.

او را در همان حال روانه مجلس متوکل کردند. آن خبیث بر کرسی تکیه داده و جام شراب در دستش بود. مست و لایعقل، جام شراب را به امام حواله داد و خواست با او بنوشد!! امام از او خواست رهایش سازد، موافقت کرد ولی گفت: باید برایم شعر بخوانی. حضرت فرمود: من کمتر شعر می‌سرایم. گفت چاره‌ای نیست آنگاه حضرت این اشعار را بالبداهه سرودند:

بأشواق على فكل الأحيال تحرسهم	عُلب الرجال فلم تفهمم الفل
و استنزلوا بعد عمر من معاقبهم	و أسكنوا حفراً بابسمانزلوا
ناداهم صارع من بعد دفنهم	أبين الأساور و التيجان و الخلل
ابن الوجوه التي كانت منعمة	من دونها تضرب الأستار و الكلل
فأفصح القبر عنهم حين ساء لهم	نلك الوجوه عليها الدود يقتيل
قد طالما أكلوا دهنراً و ما شربوا	فأصبحوا بعد طول الأكل قد أكلوا
وطالما عسروا دوراً لشخصتهم	فما قرأوا الدور و الأهلين و انقلوا
وطالما كسروا الأموال و الأخرى	فحللها على الأعداء و ارتحلوا
أصحت منازلهم قفراً معقلة	و ساكنوها الى الأجدات قدر حلوا

برقله های بر افراشته کوه ها، در حالی به سر بردند که مردان قوی هیکل و تنومند آنان را محافظت می کردند؛ ولی این قلله های افراشته شده، آنان را سودی نبخشد.

و پس از گذشت روزهای عزت و سر بلندی، از دژهای محکم و استوار به زیر کشانده شدند و در گودال هائی کوچک و محقر سکونت گزیدند؛ و چه بد جانی فرود آمدند.

پس از به گور سپرده شدنشان، ندائی برخاست و آنان را مورد خطاب فرار داد: کجوان دست بندهای زرین و آن تاج های مرصع و آن لباسهای فاخر؟! کو آن صورتهای خرم و شاداب از آن همه نعمتهای فراوان

که برای پنهان نگهداشتن برده ها می زدند و چادرها می افراشتند؟

بجای آنان، گور پاسخ به این سؤالها داد: این صورتهای زیبا و شاداب اکنون مورد هجوم کرم هائی که هر یک برای رسیدن به کام بیشتر با دیگری پیکار می کند، فرار گرفته اند. چه زمان دوازی خوردند و آشامیدند و لذت بردند؛ امروز پس از آن خوردنها باید خورده شوند و طعمه خاک قرار گیرند.

و چقدر خانه های محکم ساختند که آنان را در بر گیرند، ولی ناچار خانه ها و خانواده ها را رها کردند و به جانی دیگر منتقل شدند.

و چقدر پول ها جمع کردند و برای خود نگهداشتند ولی آنها را به دشمنانشان سپردند و خود رحلت کردند.

امروز خانه ها و آشیانه ها شان خالی شده و بی بهره گشته و بجای آنها دلخدها آشیانه گزیدند و رفتند.

و همچنان امام به این اشعار ادامه داد تا آنگاه که متوکل زار زار گریه کرد و دیگران نیز گریه کردند و حضرت با احترام تمام به خانه اش باز گشت.

کراچکی در کنز الفوائد گوید: متوکل جام شرابش را بر زمین زد و از آن روز به بعد، لذت نبرد، تا مرگش فرامسید.

روش امام هادی «ع» در تبلیغ:

امامان ما طبق شرایط زمان، رسالت خود را ابلاغ و پیام های لازم را به مردم می رسانند. و لذا روش های گوناگون تبلیغ در سیره امامان به چشم می خورد: امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیشتر با خطبه خواندن و سخنرانی کردن، پیام های خود را به مردم ابلاغ و احکام دین را به آنان می رساندند. امام سجاد «ع» چون در یکی از بدترین شرایط زمان بودند لذا بیشتر از راه دعا خواندن و مناجات و وظیفه الهی خود را انجام می دادند. پس از آن حضرت دوران نسبتاً آرامی برای امام باقر و امام صادق علیهما السلام و قسمتی از سالهای اول امامت امام کاظم علیه السلام وجود داشت و لذا بیشتر به صورت مجالس و محافل علمی و رو در روی با اصحاب و یاران، احادیث خود را بین آنان پخش و مطالب را ابلاغ می کردند. امام رضا «ع» نیز با دوروش گفتگو کردن و احتجاج با مخالفین، به وظیفه بزرگ امامت پرداختند.

سه امام پس از آن حضرت یعنی امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام، چون در جو خفقان زائی می زیستند و حکومت‌های وقت کوشش بر آن داشتند که تمام روابط شیعیان با آنان را کنترل نمایند و تمام نشست و برخاست‌ها و حرکت‌هایشان تحت مراقبت شدید جا سوسان قرار داشت و در اقامت اجباری بسر می بردند لذا روش مخصوصی را برای رساندن پیام‌ها به اصحاب و یاران خود داشتند و آن روش مکاتبه و نامه نویسی است.

راویان و دانشمندان روایتهای زیادی بوسیله نامه نویسی از این سه امام علیهم السلام نقل کرده اند که در مسائل مختلف شرعی و فقهی است و در کافی و دیگر کتابهای حدیث ذکر شده است. از جمله پرسشهای زیادی از امام هادی علیه السلام شده است که متن برخی از سؤال‌ها و جواب‌ها در کتابهای حدیث موجود است. جالب اینجا است که در موارد زیادی نگهبانان حضرت از شیعیان بوده اند و توسط آنها نامه‌ها رد و بدل می شده است. یکی از نامه‌ها را به عنوان نمونه نقل می کنیم:

محمّد بن رجاء ارجانی گوید: به امام نوشتم: در مسجد الحرام بودم، دیناری را دیدم، خودم را شرم کردم تا آن را بردارم، دینار دیگری را یافتم، آن را برداشتم. و پس از آن کنجکاو شدم، در بین سنگریزه‌ها یک دینار دیگر جستم. حال تکلیفم چیست؟ حضرت در پاسخ او نوشت: «آنچه درباره دینارها نوشتی متوجه شدم، اگر نیازمندی یک سوّم آنها را صدقه بده (و دو سوّم دیگر را خود بردار) و اگر نیازمندی نیستی، همه اش را به فقرا صدقه بده.»

متن نامه‌ای که حضرت به شیعیان و پیروانش می نویسد، و نماینده‌ای بجای نماینده سابق خویش تعیین می کند و دستور می دهد که از او اطاعت کنند:

«احمد الله اليكم ما انا عليه من عافية وحسن عانده، وأصلي على نبيه وآله افضل صلواته واكمل رحمته ورافته، واتي أقتت أباعلي بن راشد مقام الحسين بن عبدربه، ومن كان قبله من وكلائي و

امام هادی

عليه السلام

صارفي منزله عندي، ولبته ما كان يتولاه غيره من وكلائي قبلكم، ليقبض حقي وارفضته لكم، وقدمته في ذلك وهو اهل وموضع.

فصبروا رحمكم الله الى الدفع اليه ذلك والى، وأن لا تجعلوا له على أنفسكم علة فعليكم بالخروج من ذلك والتسرع الى طاعة الله وتحليل أموالكم والحقن لدمائكم «وتعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان واتقوا الله لعلكم ترحمون. واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا الا وانتم مسلمون» فقد أوجبت في طاعته طاعتي والخروج الى عصابة الخروج الى عصابتي، فالزموا الطريق بأجركم الله ويزيدكم من فضله فان الله بما عنده واسع كريم، متطول على عباده رحيم. نحن وانتم في وديعة الله وحفظه. وكتبته بخطي والحمد لله كثيراً.»

(رجال کشی- ص ۱۳۳)

خدای را حمد و سپاس گویم از سلامت و عافیتی که بر من ارزانی داشته و از نعمت بسیاری که به من عطا فرموده و بر پیامبر و اهل بیتش برترین درود می فرستم و کاملترین رحمت و رافت الهی را خواستارم. و همانا من ابوعلی بن راشد را بجای حسین بن عبدربه برگزیدم و او همانند یکی از وکلای من که در گذشته گمارده بودم می باشد و در همان درجه و منزلت قرار دارد و به او واگذار کردم آنچه را که به دیگر نمایندگانم واگذار کرده بودم تا اینکه حقوق مرا از شما بستانند و من می پذیرم که او بر شما ولایت داشته باشد و به او اطمینان دارم و او سزاوار ولایت این مقام است.

پس -خدا شما را رحمت کند- به او پردازید حقوقتان را، که پرداختن به او مانند پرداختن به من است و هرگز بهانه‌ای برای خود درست نکنید و بشتابید به اطاعت خداوند و حلال کردن اموالتان و بیمه کردن خودتان. «و بر نیکی و تقوی همکاری نمائید و برگناه و ستم همکاری نکنید و تقوا را پیشه کنید، شاید مورد رحمت خداوند قرار بگیرید. و به ریسمان الهی چنگ بزنید و زنهار از دنیا نروید مگر اینکه مسلمان باشید.»

در هر صورت اطاعت او را همانند اطاعت خودم بر شما واجب گردانیدم و خروج بر او خروج بر من است، پس راه مستقیم را پیمائید، خداوند به شما اجر دهد و از فضل و کرمش افزونی بخشد و همانا خداوند به آنچه دارد، بخشنده و کریم است و بر بندگان لطف دارد و رحیم و مهربان است. ما و شما در امان خدا باشیم. این نامه را با خط خودم نوشتم و خدای را بسیار حمد و ثنا می گویم.